

هویت چیست و بحران هویت چگونه صورت می پذیرد؟

بخش سوم



چرا شغنائی ها را « غلچه » و « تاجیک کوهی » گویند؟

تتبع و نگارش: نوروز علی « ثابتی »

لیسانسه زبان و ادبیات دانشگاه تعلیم و تربیه کابل، و کاندید دوره ماستری غیابی برنامه « مدیریت پروژه»، دانشگاه لیورپول – انگلستان.

تاریخ: 14 نوامبر 2012

فیض آباد، بدخشان

مقوله هایی چون، ملت، « زبان ملی»، « هویت ملی»، و ترکیب های دیگر با واژه « ملی»، اساس ریشه سیاسی دارند.

با کاربرد این واژه ها در عرصه سیاسی، مولفه های هویت اجتماعی، قومی، فرهنگی، زبانی، و عقیدتی اقوام اقلیت تحت الشعاع قرار می گیرند. بخاطری که، آنچه بطور اجباری بالای یک قوم اقلیت بنام هویت ملی تحمیل می شود، در اصل، با هویت اصلی آنها هیچ مطابقت ندارد و با این شیوه آنها از تمام مولفه های اصلی خود محروم می گردند.

در این مقاله کوشش شده که هویت قومی، اجتماعی، زبانی، و عقیدتی قوم شغنان که از جمله اقوام پامیری است تا حدی مشخص شده است. آیا شغنائی ها، افغان، تاجیک، تاجیک کوهی، غلچه (غرچه) هستند و یا هویت خود را بگونه دیگر مشخص می کنند؟ این مقاله به این نوع سوالات پاسخ ارانه خواهد داد.

آیا شغنائی ها افغان هستند؟

همه می دانیم که آوای / ف / مانند آوای / ق / در زبان پشتو وجود ندارد. پشتو زبان ها، الفت را الپت، فکر را پکر، فرهاد را پراد، و الف را الپ تلفظ می کنند، صرف همان تحصیل کردگان آنها از این امر مستثنی هستند.

طبق روایات شفاهی از مردمان شغنان، زمانی که مکتب ابتداییه در ولسوالی شغنان تشکیل شد، معلمین از دیگر ولایات در آنجا استخدام گردیده بودند. از قضا یک شخص پشتو زبان هم بحیث معلم پشتو در آنجا ایفای وظیفه نموده است. بقول شاگردان همان دوره¹، عنوان درس در کتاب پشتو بوده « لطیفه»، و زمانی که معلم می خواست درس بدهد، گفته که: مه لنتییه، میگم و شما لنتییه بگوئید. منظورش این بوده که من « لنتییه» تلفظ می کنم، اما شما « لطیفه» که معنای « قصه کوتاه» است، تلفظ کنید. این قصه در شغنان به یک مقوله تبدیل شده است. این گفته ها، دال بر این است که در زبان پشتو، آوای / ف / وجود ندارد و لفظ « افغان» اصلن « اوغان» است. در اینجا جای تأمل است که چگونه آوای / و / جای خود را به آوای / ف / خالی کرده است.

¹ این حکایت را از ملا محمد حسن از دهکده دربو ولسوالی شغنان شنیدم.

دوکتور خوش نظر پامیر زاد در این مورد تحقیقات خوبی کرده که طی مقاله ای تحت عنوان « افغان و افغانیان در شاهنامه » آنرا از طریق سایت وزین سیمای شغنان و سایت وزین خاوران به نشر سپرده بود که در آن « افغان » و « اوغان » طور همزمان استفاده شده است.

در شاهنامه، هم واژه « افغان » و هم « اوغان » کار برد داشته است و فردوسی این هر دو لفظ را بطور مترادف بکار برده است. مانند، واژه های « یزگلام » و « یزغلام » که در اصل « یزغلام » است و چون آوای / غ / در زبان روسی موجود نیست، روس ها به عوض آوای / غ / از آوای / گ / استفاده نموده اند.

حالا هم، پشتون ها خود را « اوغان » می گویند نه افغان. افغان را پارسی زبانان بالای آنها مانده اند. واژه افغان را هنوز هم در زبان شغنانی « افغون، و یا اوغون » و در لهجه هزارگی « اوغو، و یا اوغ » Awghu = گویند. اوغان و یا افغان نام قبیله پشتون ها است، و فعلن به شکل تحمیلی بالای اقوام دیگری که در خطه سیاسی افغانستان زندگی می کنند، اطلاق می گردد. پارسی زبان ها (پارسی وان ها)، شغنانی ها، واخانی ها، منجانی ها، ازبیک ها، تاتار ها، ترکمن ها، نورستانی ها، بلوچ ها، پشه ای ها، قرغیز ها، عرب ها، اشکاشمی ها، گجر ها، براهوی ها، همه بنام « اوغان » یعنی « پشتون » یاد می کردند. ضرب المثل مشهوری است که می گویند: **بر عکس نهند نام زنگی کافور**.²

با این قسم، اوغان ها، می خواهند که هویت دیگر اقوام مقیم خطه سیاسی افغانستان را در هویت خود منحل کنند که شغنانی های هم از این سیاست بر حذر نمانده اند، و حالا شغنانی ها هم در افغانستان، بنام « اوغان » یاد می گردند. ولی از نقطه نظر قومیت، شغنانی ها « خرنونے » هستند، نه اوغان.

اگر شغنانی ها اوغان نیستند، پس آیا آنها تاجیک هستند؟

در این قسمت اول باید، واژه « تاجیک » مورد کاوش صورت گیرد و سپس به این نکته می پردازم.

دانشمندان در قسمت وجه تسمیه تاجیک هم تحقیقات فراوانی نموده اند. دوکتور صاحب نظر مرادی در کتاب خود، تحت عنوان « بدخشان در تاریخ » در صفحات (300 – 305) نوشته اش را پیرامون واژه « تاجیک » اختصاص داده است. وی نوشته است که در متون فقهی اوستا واژه « دادیک = DODIK » آمده است که « DO-TIK » هم خوانده می شود و به معنای « داد گر » و « عادل » آمده است. « همزمان « داته = داتها » بخش منثوری از اوستا بوده و شامل احکامی راجع به رهنمایی مردم در این جهانست و آن مختص به قوانین و احکام و آداب و معاملات می باشد.»

مرادی می نویسد که هرودوت (تاریخ نویس یونان در دوره باستان) در کتاب سوم خود در مورد حوزه مالیاتی کوروش کبیر در بخش هفتم از « ساتاگیدی ها = SATTAQUE » و « گنداری ها (گنداهاری ها) = GANDARA » (اهالی حوزه کابلستان از جنوب سلسله کوه های پارا پامیزوس تا اتمک در پورا شاپورا (یعنی پشاور، غزنی و بامیان) و مسکونین آنجا را طایفه « دادیکه = DODIKE » و « آپارتیته = OPARYE » یاد کرده است. وی می افزاید که: ن. خانیکف مستشرق روسی از کار برد مکرر این اصطلاح نتیجه می گیرد که این واژه مترادف « تاجیک ها » در تلفظ چینی می باشد. می توان گفت که اسامی و کلماتی چون: « دایتیا، دادیک، داتیک دادی، دادیکس، داشی، ته آچی، ته آچزی، تایوچی » صورت های گوناگون از یک نام بوده اند که در مورد تاجیکان بکار گرفته شده اند.

دوکتور مرادی می افزاید: استاد م. طباطبایی از لحاظ زبان شناسی و جود دو صورت « تاه » و « توه » یا « تاخ » و « توخ » در شکل چینی کلمه « تُخارستان » را با ضبط اسم « تخارستان » و « طُخارستان » به فتح و ضم حرف اول کلمه توجیه می کند. امکان قلب و تبدیل آوا ها به /ت/ و /س/ و /ژ/ و /ش/ و /ج/ و /خ/ و همچنین قلب آوا های /د/ و /و/ ت/ و /ر/ و /ل/ و /چ/ و /ج/ به یکدیگر زمینه وسیعی برای اشتقاق « تات » و « تاژ » و « تاج »، و « تاش » و « تاخ » در جزء اصلی از نام تُخارستان (گهواره تشکل قوم « تخار » و از پیشگامان قومی تاجیکان) سرچشمه و ریشه

² این ضرب المثل از رباعی محمد افضل سرخوش که در هجو « همت خان » حاکم وقت در قسمت بی همتی او سروده است.

بر دولت بی فیض دماغت مغرور
ای پنجه تو ز دامنی دولت دور
بی همتی و نام تو است همت خان
بر عکس نهند نام زنگی کافور

اصلی « تاهیا»، « توهولو»، « توخلو» و « ته آچزی»، در زبان چینی و زمینه پدید آمدن « تات»، « تاژیک»، و « تاجیک» را در نام ترکی « ازان»، « تاش»، و « چاچ (که در عربی « شاش» تلفظ می گردد) در شهر های تاشکورگان (تاشقرغان) و تاشکند (تاجکند) شکل گرفته است.

جالب تر اینکه، آقای مرادی در پاورقی (پاورقی شماره 401 در ص. 325) نوشته است که:

« گمانی وجود دارد که نام « تاشکند»، در اصل « تاجکند» بوده که آن معنی شهر تاجیکان می باشد. بر اساس فرهنگ ستیزی و هویت زدایی هایی که در روند تاریخ دامن زده شده است، این نام را به تاشکند یعنی « شهر سنگی»، تبدیل کرده اند. این در حالیست که سنگ و کوه به فرسنگ های طولانی از این شهر دور واقع شده اند.»

جای تأمل است آقای مرادی با چه جسارتی اینرا ادعا نموده است که قرین به واقعیت نیست.

واژه « قند» در پارسی مترادف واژه « شکر» است. مثلن سعدی شیرازی می گوید:

یکی شاهی در سمر قند داشت که گفתי بجای سمر، قند داشت

حافظ شیرازی هم این دو واژه مترادف بکار برده است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند کین قند پارسی که به بنگاله میرود

و یا مولانا جلال الدین محمد بلخی هم گفته است.

هیچ شاگردی نشد قناد کار تا که شاگردی شکر ریزی نشد

در آسیای میانه شهر هایی با پسوند « قند» وجود دارند که عبارتند از: یارقند، قوقند (خوقند)، سمرقند، و تاشقند که کسی از آنها انکار کرده نمی تواند. در زبان ترکی واژه « قند» معادل واژه « شکر» است. در ترکی واژه « تاش» به معنای « سنگ» است. مانند: نام قریه جات، بد تاش، و تاش فولاد در فیض آباد بدخشان، در قریه پسی باغ وردوج که ساکنین آنجا ترک هستند و بنام « اهل مغل» یاد می شوند، صخره کلانی را بنام « سریغ تاش» یاد می کنند که به معنای « سنگ زرد» است.

چون در چاچ (تاشکند امروزی)، نوعی قند ساخته شده است که سخت بوده (قند سفید که از بوره ساخته می شود که برایش « قند خشتی» هم می گویند)، و بخاطر سختی آن، ترکها آنرا بنام « تاشقند» یعنی « قند سنگی» و یا « قند خشتی» یاد نموده اند و سپس محل تولید همان نوع قند را « تاشقند» مانده اند. آن نوع قند در پارسی دری هم بنام «قند خشتی» یاد می گردد که « تاشقند» واژه ترکی معادل به « قند خشتی» است نه « قلعه سنگی» که جناب مرادی آنرا ادعا نموده است.

تاشکند شکل روسی واژه تاشقند است، زیرا که در زبان روسی آوای / ق / وجود ندارد. بنابراین، واژه « تاشکند» روسی شده واژه « تاشقند» است، و چقدر مزخرف آن به « تاجکند» تعبیر می شود.

تاشقرغان هم نام دو ناحیه یکی در بلخ افغانستان و دیگری در ولایت سینکیانگ چین است. در اینجا، « تاش» باز به معنای « سنگ» و « قورغان» به معنای « قوریه»، و یا « حصار»، و یا « جایکه چهار اطراف آن» دیوار» باشد. در زبان شغنانی هم « قورغان» به شکل « قُرغَن» به شکل وسیع و با عین معنی استفاده می گردید که در پارسی بنام « پرچین» هم یاد می شود. چنانچه ناصر خسرو گفته است.

بنا بر این، تاشقرغان، به معنای « حصار سنگی»، « قوریه سنگی»، و یا « پرچین سنگی» آمده است و خود « تنگی تاشقرغان در بلخ به این معنی شهادت می دهد که مانند حصار جلو کشور گشایان را گرفته است و شاید ترک ها بهمین منظور نام آنرا تاشقرغان گفته اند. باشندگان ناحیه تاشقرغان ولایت سینکیانگ چین، شغنانی ها هستند که در آنجا بنام «سریقولی» و «تاجیک» هم یاد می شوند و جغرافیای آنجا هم شاهد این مدعا است.

آیا با نامگذاری یک محل، هویت قوم و یا محل از بین می رود؟ تا جایی جواب من برای این سوال مثبت است. اما، نام محلات و اکثریت اسامی افراد در افغانستان همه عربی است. آیا هویت آنها عرب شده اند؟ نخیر. مثلن نام خود آقای « صاحب نظر مرادی» همه از واژه های عربی تشکیل گردیده است (صاحب، نظر، مراد) آیا با گذاشتن این نام، آقای مرادی « عرب تبار» شده است؟ همه می دانند که او پارسی زبان (تاجیک) است. با گذاشتن نام محل، اصلیت قوم آن به تحلیل نمی رود. مثلن در ولایت پروان نام یک ولسوالی « جبل السراج» است. آیا کدام وقت عرب ها دعوی نموده اند که این ولسوالی از آنها است؟

نظر به نوشته آقای محسن پاک آیین: در قدیم به تاشکند چاچ، شاش، بینکنت و شاشکنت هم گفته اند و این موضوع در آثار ابوریحان بیرونی، محمود کاشغری، علیشیر نوایی و ظهیرالدین محمد بابر نیز دیده می شود. اما معروفترین نام قدیمی تاشکند، چاچ بوده است و چون در زبان عربی آوای /چ/ وجود ندارد، عربها به این شهر /شاش/ گفته اند. نام چاچ در ادبیات فارسی بویژه در شاهنامه فردوسی بسیار بکار رفته.

بعضی از نویسندگان، تاشکند را دو کلمه دانسته که یکی ترکی (تاش) به معنای «سنگ» و دیگر ریشه سغدی «کند» داشته و به معنای (شهر سنگی) دانسته اند.⁴ چطور ممکن است معنای جزء اول واژه از یک زبان و جزء دوم آن از دیگر زبان ساخته شود. فرض کنیم که معنای «کند» شهر است، پس در اینصورت، سمرقند، قوقند و یار قند در ترکیب خود واژه «قند - کند» را دارند، آیا این ترکیب به معنای «شهر» قبول شود؟

واژه «کند» واژه اصیل پارسی بوده و «قند» شکل معرب آنست.

زبان پارسی، دری، و یا تاجیکی؟

داد خدا سیم الدین اف در یک مقاله اش (که در وبسایت فارسی بی بی سی به نشر رسیده)، نوشته است که:

داریوش اول (522-486 قبل از میلاد)، شاه هخامنشی در سنگنبشته های خویش در نقش رستم (سطرهای 8-15) و شوش (سطرهای 7-14) خود را هم پارسی و هم آریایی و از نژاد آریایی معرفی می کند. که ترجمه واژه به واژه این سخن داریوش در هر دو این سنگنبشته چنین است:

«من داریوش شاه بزرگ شاه شاهان... پسر ویشتاسپ، هخامنشی پارسی، پسر پارسی، آریایی، از نژاد آریایی.»

این عبارت را خشایارشا، پسر داریوش نیز در یک سنگنبشته اش در تخت جمشید (سطرهای 6-13) در مورد نسبنامه خویش تکرار کرده است.

همچنان که ما از کتیبه داریوش در بیستون (ستون 4، سطرهای 89-92) می دانیم، وی زبان این سنگ نبشته را نه پارسی، بلکه «آریا» یعنی «آریایی» خوانده است که ترجمه آن چنین است: «داریوش شاه گوید: به خواست اهورا مزدا این

³ ناصر خسرو بلخی، دیوان اشعار، قصیده شماره 197، آنلاین، موجود در سایت انترنتی گنجور

<http://ganjoor.net/naserkhosro/divann/ghaside-naser/sh197/>

⁴ تاشکند: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

<http://www.cgie.org.ir/shavad.asp?id=130&avaid=5719>

نوشته (من است) که من کردم؛ علاوه بر این به (زبان) آریایی بود، هم روی لوح، هم روی چرم تصنیف شد. علاوه بر این پیکر خود را بساختم. علاوه بر این نسبنامه ترتیب دادم. پیش من هم نوشته و هم خوانده شد. پس از آن، من این نوشته را همه جا در میان کشورها فرستادم.»

از این سنگ نبشته چنین برمی آید که زبان فارسی باستان یا زبان عهد هخامنشیان نه با نام کشور و ولایت پارس، بلکه با نام قوم و یا مردم آریایی خوانده می شده است. (یعنی سر زمین آنها بنام «پارس» بوده و آنها خود را پارسی گفته اند، ولی زبان شان را بنام زبان «آریایی» خوانده اند.)

اصطلاح پارسیک یعنی پارسی، در دوره ساسانی بزبان «آریایی» اطلاق شده که در این دوره، آریایی های ساکن پارس، هم محل سکونت خود را و هم زبان شان را «پارسی» گفته اند.

بنا بر باز یافته های باستان شناسی در افغانستان در یک سنگ نبشته باختری زبان این کتیبه نیز «آریایی» گفته شده است. این دلیل تاریخی اثبات آن است که اصطلاح «آریایی» در مورد زبان در مثال باختری در سرزمین باختر و به طور عموم خراسان نیز مثل زمان هخامنشیان استفاده می شده است. در تخارستان قدیم، زبان آریایی را بنام زبان «اری»، یاد شده که باز معادل «آریایی» است.

در آریا نای باستان، تیره ها و قبیله های متعددی زندگی کرده اند. مثلن در جغرافیای بدخشان، در هر دره، قومی متفاوت از نگاه زبانی زندگی کرده است. مثلن: یزغلامی ها، شغنانی ها، اشکاشمی ها، واخانی ها، منجانی ها، وردجوی ها، سرغیلانی ها، که هر کدام دارای فرهنگ و زبان منحصر بفرد خود بوده اند. بخاطر مفاهمه و مرآوده باید، زبانی که همه این اقوام بحیث مشترک استفاده می کردند. چون در دوران شاهان کوشانی، یفتلی و دیگر شاهان باید یک زبان معیاری را در دربار و حتی در ادارات قلمرو شان بکار برده شود تا با سایر اقوام تبادل افکار و مفاهمه صورت پذیرد. بنا بر این، زبان «آری» را زبان بین المللی و بین الاقوامی قبول نموده اند. در نتیجه، زبان «آری» به زبان «در» و یا زبان «درباری»، و یا زبان رسمی «دربار» تبدیل گردید و آنرا بنام «دریک» یاد نموده اند که امروز در افغانستان هم بنام «دری» یاد می شود.

آقای سیم الدین اف می نویسد: در زمان ساسانیان (224-651 میلادی) این زبان (آری، آریایی) با نام پارسیگ (شکل اشکانی آن پارسیک) یعنی منسوب به پارس، مرکز شاهنشاهی هخامنشی و بعدن ساسانی خوانده شده که پارسی و معرب آن فارسی ادامه همین اصطلاح است. همچنین عنوان دیگر این زبان، یعنی دری نیز به اصطلاح زمان ساسانیان – دریگ (از در – «دربار» و پسوند «- یگ» یعنی «منسوب به دربار») ارتباط دارد که آن بعدن همچون عنوان زبان در برابر پارسی و هم صفت آن به کار رفته است.

بنابر این، نتیجه گرفته می شود که زبان پارسی، دری، و تاجیکی، یک زبان بوده که در دوره باستان بنام «آری و آریایی» یاد شده و اکنون در سه کشور مختلف بنام های مختلف یاد می شود.

واژه های تات، تاجیک، تازیک، و تازی

اما در مورد واژه های تات، تاجیک، تازیک، و تازی، دوکتور یحیی ذکا مقاله ای نوشته کرده است که گره بعضی از معمای این واژه ها را گشوده است. وی می نویسد:

واژه «تات»، داستان دراز و پیچیده ای دارد. دانشمندان و شرق شناسان درباره ی آن سخنان بسیار گفته و نوشته اند، ولی هنوز هم به درستی دانسته نشده که این واژه از چه زبانی است و ریشه و معنی آن چیست؟ گروهی از دانشمندان و زبان شناسان «تات» را واژه ای ترکی می دانند و برآنند که این واژه نامی است که از سوی ترکان به زیر دستان شان داده شده است، زیرا «تات» در زبان ترکی معنی: خوار، پست، و بیگانه را می رساند.

پروفسور «مارکوارت» آلمانی واژه «تاجیک» را سرشته از دو بهر «تا» (= زیرست) و «چیک» (= آدات تصغیر ترکی) دانسته، آن را «زیر دست کوچک» معنی کرده است و می گوید که ترکان مردم زیر دست خود، به ویژه ایرانیان را با

این نام خوانده‌اند و از این‌جا است که گروهی از ایران نژادان و پارسی زبانان و رارود (ماورالنهر) که اکنون بیرون از مرزهای سیاسی ایران به سر می‌برند، با همان نام «تاجیک» که از سوی همسایه‌های ترکشان به آن‌ها داده شده است، نامیده می‌شوند.

برخی از دانشمندان نیز «تات» را یک واژه‌ی ایرانی می‌دانند و می‌گویند که «تات»، «تاجیک» و «تازیک» (= عرب) از یک ریشه و هر سه به معنی «بیگانه» و مردم غیر ایرانی (انیران) است. همچنان که یونانیان و رومیان مردم بیگانه را «بربر» و عرب‌ها غیر عرب را «عجم = گنگ» و «اعجمی» می‌نامیدند، ایرانیان نیز بیگانگان را تاجیک و تازیک می‌گفتند و همین نام است که از زمان ساسانیان بر روی عرب‌ها که مردمی غیر ایرانی بودند، نهاده شده و تا امروز که آن‌ها را «تازی» می‌نامیم، بازمانده است.

در باره‌ی اینکه چه گونه این واژه سپس معنی «ایرانی» و «غیر ترک» به خود گرفته است می‌گویند: پس از درآمیختن ترکان آلتایی با فارسی زبانان و رارود، واژه‌ی «تاجیک» به همان معنی در زبان ترکی به کار رفت و ترکان، فارسی زبانان را در برابر «ترک»، «تاجیک» نامیدند. و در واقع نامی را که ایرانیان به بیگانگان می‌داده‌اند به خودشان باز گردانیدند.

دسته‌ای دیگر، واژه‌ی «تات» و «تاجیک» را با «تازیک» و «تازی» هم ریشه ندانسته می‌گویند: «تازیک» که سپس تازی شده است، از واژه‌ی «طایی» با نشانه‌ی نسبت «ایک» درست شده، چون ایرانیان قبیله‌ی «طی» را که از مردم یمین بودند پیش از دیگر عرب‌ها شناخته، و با آنان بیش تر از همه رفت و آمد داشتند - «تاژ» و منسوب به آن را «تازیک» می‌گفتند، سپس آن را تعمیم داده، همه‌ی عرب‌ها را «تازیک» نامیدند. چنانکه یونانیان و رومیان و عرب‌ها، همه‌ی ایرانیان را «پارس» و «فرس» که تنها نام تیره‌ای از ایرانیان بود، می‌خواندند.

در نوشته‌های پیشینیان، همه‌جا «تات»، «تاجیک»، «تاجیک»، «تازیک» و «تازیک» به مانک «غیر ترک» و «ایرانی» به کار رفته، چنانکه در دیوان «لغات الترتک» کاشغری (تالیف ۴۶۶) «تات»، «الفارسیه» معنی شده و در کتاب اوغوزی «ده ده قور قود» (تالیف سده‌ی هشتم یا نهم) مردم غیر اوغوز (ازبیک) به ویژه ایرانی، را تات می‌نامد. در کتاب «طبقات ناصری» (تالیف ۶۵۸) واژه‌ی «تات» به معنی تازیک و تاجیک یعنی فارسی زبان به کار رفته است.

در زبان ارمنی «طاجیک» به معنی «ترک»، «بیگانه و وحشی» و «بارباروس» به کار می‌رود، در ترکی عثمانی «تات» به معنی خوار و پست و بیگانه است. مردم قفقاز، ایرانیان و مردمی را که از این سوی رود ارس بدانجا رفته و سکونت گرفته‌اند «تات» می‌نامند. در زبان کُردی «تاجیک» به معنی: خارجی، بیگانه و بیابانی است و نیز «تات» و «تاتک» را درباره‌ی عرب‌ها به کار می‌برند و زبان عربی را «تاتی» می‌گویند. ترکمن‌های و رای دریای مازندران (بالای دریای مازندران) «تات» را درباره‌ی تاجیک‌های ایرانی به کار می‌برند و به ویژه مردم خبوه را با این نام می‌خوانند. قشقای‌ها که به ترکی سخن می‌گویند، مردم فارسی زبان را «تات» می‌نامند. گوران‌های (اهل حق) تبریز و دیگر بخش‌های آذربایجان نیز دیگران را «تات» می‌نامند. در افسانه‌ها و مثل‌های مردم تبریز «تات» معنی مرد دانا و باسواد و شهرنشین دارد.

این چند مثال بالا تا اندازه‌ای معنی‌های گوناگون این واژه را نزد مردمان و تیره‌های گوناگون نشان می‌دهد. ولی از هیچ‌کدام از این‌ها، راهی به روشنی. معنی واژه و این که از کدام زبان است، باز نمی‌شود.

و اما درباره‌ی تات‌ها و زبان‌های تاتی باید گفت که در پیرامون همدان و قزوین و کرانه‌ی سفیدرود و مازندران شرقی و طالش و آذربایجان و در بیرون از ایران - افغانستان و قفقاز - تیره‌هایی از مردم هستند که خود را «تات» می‌نامند و زبان‌شان نیز «تاتی» خوانده می‌شود. ولی برخی از این گویش‌ها با هم جدایی بسیار دارند و روی اصول زبان‌شناسی نمی‌توان همه‌ی آن‌ها را (چنان که هست) زیر نام «تاتی» گرد آورد، همچون آن که نمی‌توان گویش‌های گوناگونی که به نام «کردی» خوانده می‌شود، همه را زیر نام «گویش کردی» فراهم آورد.

بی‌جا نیست در این جا یادآوری شود که در بخش ارسباران و قره‌داغ، ایل‌های چندی نیز به حال کوچرو (بیلاق و قشلاق) به سر می‌برند که خود را ترک نژاد می‌دانند و دیگران را که بیش تر ده نشینند «تات» می‌نامند، خواه به زبان ترکی - که با ترکی آنان چندان جدایی ندارد - سخن گویند، خواه به زبان تاتی.

به عبارت دیگر، واژه‌ی «تات» در نزد آنان معنی عام ایرانی نژاد یافته و تنها ویژه‌ی مردم تاتی زبان نیست. و نیز مردم کرانه جنوبی رودخانه ارس، مردمی را که از پل «خدا آفرین» به آن سوی دشت مغان و آستارا نشیمن دارند، با آنکه به ترکی گفت و گو می‌کنند، «کرد» می‌نامند و از پل به این سو (جلفا و باکو) را «تات» می‌نامند.

فرضیه های مختلف تاریخی و جدید در باره ریشه شناسی کلمه تاجیک

(نوشته سیم الدین اف در وب سایت فارسی بی بی سی)

تاجیک نام قبایل «دئی» بوده، پارتها و اشکانیان «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» خوانده می شدند

تاجیک از «تای» است و هم‌ریشه با کلمه یونانی «تگاس» به معنای پیشوا و «ددیک»

تاجیک از ریشه «تژی» در زبان سکایی است

تاجیک هم‌ریشه است با نام مردم ایرانی «تات»

تاجیک صفت منسوب است از واژه «تاج»

تاجیک صفت منسوب است از نام قبیله عربی «طای»

تاجیک صورت دیگری از «تازیک» و «تازیک» به معنای «عرب» است

بر اساس چند پژوهش خاورشناسان که اینک ذکر می‌کنیم تاریخ تشریح نام "تاجیک" هنوز از نیمه اول عصر 19 مورد توجه دانشمندان غرب قرار داشته است. هنوز سال 1823م. کلاپروتا در یک مقاله اش «در مورد مردم بخارا» با استناد به تحقیقات به طبع نرسیده ژ. سن مارتن آورده که «تاجیک» (فارسی زبانان ساکن فارس، افغانستان، تخارستان و ترانساکسیانا) همان نام قبایل «دئی» بوده، پارتها و اشکانیان که «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» خوانده می شدند، با این نامها یاد می‌گردیدند.

سه شکل آوایی این نام «دئی»، «تاجیک» و «دجیک» از نگاه آواشناسی قابل قبول است. از این جا چنین برمی آید که پارتها خود را تاجیک می‌نامیدند. ن. و. خانیک اف در مورد شرح نام «تاجیک» دو نظر پیشنهاد کرده است: «تاجیک» از «تای» و رابطه آن با کلمه یونانی «تگاس» به معنای پیشوا، حکمران که در آثار یونانی قرنهای 6 و 5 قبل از میلاد یاد می‌شود. این مؤلف نام تاجیک را با «ددیک» در آثار نویسندگان یونانی یکسان می‌داند. بعدن، ن. و. خانیک اف در اثر دیگر خویش تاجیک را با کلمه «تاج» منسوب دانسته است، که این بر پایه شرح عامیانه این نام از جانب مردم بنیاد می‌یابد.

گروه دیگر دانشمندان اصطلاح تاجیک را از نام قبیله «طای» معنی کرده اند. این تشریح نام تاجیک با آوردن چندین دلایل قاطع در آغاز سالهای 50 رد شد. یکی از دلایلهای معتمد در مورد ارتباط نداشتن نام تاجیک به تازی به معنای عرب این در یکی از سالنامه های تبتی یاد گردیدن تاجیکان – ساکنان آسیای میانه به حیث همسایگان نزدیک مردم چین می باشد که این دلیل قبلا معلوم نبود.

دانشمند دیگر آ. برشتام پیدایش نام تاجیک را قبل از دوران عرب دانسته آن را به زبان تاجیکی کهن مردمان تخارستان به هزارساله قبل از میلاد نسبت می‌دهد و نام تاجیک را از ریشه «تژی» در زبان سکایی می‌داند.

عده ای از دانشمندان غرب و چند تن از دانشمندان روس بر اساس شکل فارسی میانه کلمه تاجیک یا تازیک به معنای «عرب» نام تاجیک را نیز به عرب نسبت داده اند. اما این همگونی یا شباهت آوایی در مثال نام این دو مردم مختلف را گروه دیگر دانشمندان با آوردن دلایلهای رد می‌کنند.

ارتباط نام تاجیک با «تات» نیز از نگاه زبان شناسی و تاریخی رد گردیده است. چند تحقیقات بعدی در رابطه با نام تاجیک بنیاد ایرانی این اصطلاح را همچون نام مردمان آریایی این سرزمین ثابت می کند. فرهنگنامه های پارسی دری یا کلاسیک نیز در شرح نام تاجیک معلومات آورده اند که ذکر چندی از آنها به خاطر ارتباط نداشتن آن به «تازی» به معنای عرب مهم می باشد.

از جمله «تازیک - غیر عرب و غیر ترک» (شرفنامه منیری)؛ «تازیک و تازیک بر وزن و معنی تاجیک است که غیر عرب و ترک باشد (برهان قاطع)؛ «طایفه غیر عرب باشد»، «آن که ترک و مغول نباشد،» در لغات ترکی به معنی اهل فارس نوشته اند «(غیاث اللغات، آندراج). در برخی فرهنگ نامه ها شرح دیگر این نام نیز جای دارد.

آقای غلام جیلانی داوری، خاورشناس افغان مقیم آلمان میگوید که: اصطلاح تاجیکی معنای خیلی وسیع دارد که حدود جغرافیایی گویندگان آن اقلا سرزمین افغانستان و آسیای میانه را تشکیل میدهد. آقای دادخدا منابع زیادی را در مورد مردم تاجیک و زبان تاجیکی ذکر کردند. از آن جمله صرف پیشنهاد اول و آخرین می تواند اینجا مورد مذاقه قرار گیرد:

دانشمند آلمانی ورنر سوندرمن در مقاله ای (یگ گواهی باستانی در باره نام تاجیک، سال ۱۹۹۳) سعی کرده است یک نسخه خطی سغدی مکشوفه از تورفان را تفسیر کند و درین مورد به کشف بزرگی نایل شده است.

متن این نسخه حاکی از هدایایی است در مورد نیایش دینی. درین متن آمده است که واژه تازیک در ماورالنهر برای مانویان بکار رفته است که نیایشهای خویش را به «پرتازیگنی آواک» یعنی به زبان تاجیکی قرائت می کردند.

دانشمند آلمانی رودیگر شمید گفتار سوندرمن را اینطور تعبیر میکند که واژه تازی نام فارسی است برای اعراب که در واقع به معنای مسلمان است، یعنی افراد بومی این سرزمین ها که بدین اسلام گرویدند هم بدان نام منسوب شدند. اینها کسانی بودند که به عنوان مسلمانان تازه در فتوحات سرزمین های شرق نقش مهمی را ایفا کردند و از طریق سخنگوی زبان مسلمانان در آنجاها به سخنگوی زبان فارسی مبدل شدند که به واژه های دری و تاجیکی منسوب اند.

با این کشف پس گویا مساله حل شده است اما بعضی آثار کشف شده بزبان باختری که یک قسمت کوچک آن از طرف دانشمند انگلیسی سیمز ویلیامس (اسناد باختری، سال ۲۰۰۰) خوانش و منتشر شده است اینطور تفسیر می شود که گویا واژه باختری تازیگو بمعنی عرب باشد.

در یک سکه از امپراطوری هان در چین به زبان باختری نیز اصطلاح تازیک به کار رفته است. ایران شناس بزرگ آلمانی هلموت همباخ موفق شد تا در تازه ترین خوانش از این سکه لقب شاه چینی را اینطور بخواند: قیصر روم شاه بزرگ کسیکه فاتح عرب (تازیکانو) است. این دانشمند فکر میکند که اگر خوانش وی در مورد کلمه آخر درست باشد، باید تازیکانو به عرب ترجمه کرد.

از جمله نسخه های باختری که چند سال قبل در افغانستان کشف شد، یک تعداد کم آنرا سیمز ویلیامس در یک جلد تحت عنوان «اسناد باختری، سال ۲۰۰۰» منتشر کرد. در یک سند که عبارت از فروش زمین شخصی بکس دیگر است و مربوط سال ۵۲۵ باختری مصادف با ۷۵۸ میلادی است جمله ایست که خوانش آن چنین است: امید است که مردم بامیان، ترک، تازیک و مردم محل ... راضی باشند. آقای سیمز ویلیامس کلمه تازیگو باختری را عرب ترجمه میکند چرا که در همین سند ذکر شده است که فروشنده زمین خویشرا به بهای ۶۰ درهم تازیگ سیمین فروخت.

غلام جیلانی داوری افزوده است: با توجه به متن یک کتیبه دیگر که سال گذشته در بامیان کشف شد و بنده خوانش آنرا عنقریب منتشر خواهم کرد واژه تازیگ نمی تواند به عرب یا منسوب به عرب ترجمه شود. در این کتیبه چنین آمده است: «در سال ۷۲۴ میلادی ماه سیول بود که این بنا آباد شد. این ستوپه را من الخیس پسر خراس، شاه گازان از زنگان در حضور شاه ترک و شاه تازیگ [تازیگو خرو] بنا کردم».

از این جمله بر می آید که عبارت "تازیگو خرو" به معنای شاه عرب نیست. چرا که غیر ممکن به نظر میرسد که کسی در منطقه ای یک معبد بودایی بنا کند و حکمران عرب در بنا و یا در گشایش آن شرکت کند. بر عکس از منابع دوره اسلامی

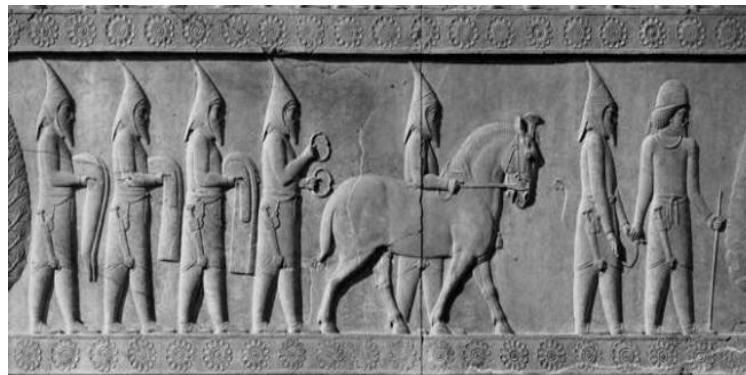


چنین بر می آید که اعراب در شرق ایران به بت شکن معروف بودند و در هر جا که می رسیدند معابد بودایی را ویران می کردند.

باید نتیجه گیری کرد که منظور از شاه ترک و شاه تازیگ شاهان محلی ترکی و تاجیکی هستند که در آن زمان در منطقه بامیان و یا نواحی آن حکمروایی می کردند.

واژه تاجیک هم بشکل تژیک، و تاژیک از طرف ترکان به پارسی زبانان حواله گردیده است. بین واج های / ج / و / ژ / همیشه در زبان پارسی تناوب داشته و جایگزین یکدیگر می شده اند. مانند: باژ = باج؛ تاژ = تاج، و پارسی زبانان بدخشانی، ژاله را جاله، و منیژه را منیجه تلفظ می کنند.

زردشتی ها کلاه هایی می پوشیده اند که تاج مانند بوده و یا نوک آن مانند تاج برجسته بوده است که آنرا کلاه « تیز خود » هم گفته اند و تا سال های اخیر در میان مردم مروج بوده که آنرا از پشم گوسفند و یا پت موی بز (که به شغنائی آنرا « پُمن » گویند) پوشیده اند. تصویر زیر مبین این ادعا است.



این تصویر بالای سنگی در پرسی پالیس حک گردیده است. کلاه های که در این تصویر نشان داده شده است دارای تاج و یا نوک تیز است. و یا تصویر زیر از « ایزیک » (Issyk) شهزاده ساکایی در قزاقستان به تصویر کشیده شده است.



با داشتن و پوشیدن کلاه هایی که تصاویر هم نشان داده شدند، دیگران آنها را « تژیک » و یا « تاژیک » گفتند که بعدن به « تاجیک » تبدیل شد که در اینجا « تاژ » و یا « تاج » و پسوند « - یک » که پسوند نسبتی است منسوب به « تاج » که در واژه های « پارسیک » و « دریکی » هم پسوند « - یک » پسوند نسبتی است منسوب به « پارسی » و « دربار ».

بدین ترتیب، واژه « تژیک و یا تاژیک » از دو جز ترکیب گردیده که « تژ، و یا تاژ » بمعنای « تاج » بوده و واژه (پسوند) « - یک » دو معنا را افاده می کند.

اول: پسوند « - یک » صفت نسبتی است منسوب به اسم « تاج » بمعنای « تاجدار » که از همان کلاه زردشتی ها مأخوذ گردیده است.

دوم: پسوند « - یک »، یک پسوند تصغیر است که هنوز هم بین پارسی زبانان خصوصن در بدخشان و تخار و همچنان در زبان شغنائی به وفرت موارد استعمال دارد. مثلن: پاینده را « پایندیک »، آدینه را « آدینیک »، رخشانه را « رخشانیک »،

ثریا را « ثریاک»، و در شغنانی « فرادک = برادرک»، « تَهتک = پدرک، پدر جان»، « یخیک = خواهر جان، در لهجه پارسی بدخشانی خُورُک (خواهرک)، « وڈچیک = گنجشکک»، و غیره.

در زبان شغنانی، پسوند « - ک» با معنای مختلف بکار می رود. اگر آوای ماقبل آن فتحه باشد، معنای توهین، تحقیر، نفرت و بیزاری را می دهد. و اگر آوای ماقبل آن کسره باشد، معنای، دوستی و محبت را می دهد و همچنان، معنای اسم تصغیر را می رساند.

مانند: خیرک، شیرک، دارجک، عاشورک، مهدک، نظرک که در اینجا پسوند « - ک» اسم تصغیر ساخته که معنای تحقیر، اهانت و بیزاری را می رساند.

در شکل دوم: خیرک، شیرک، دارجک، عاشورک، مهدک، نظرک که در اینجا پسوند « - ک» اسم تصغیر ساخته که اظهار دوستی و محبت و شفقت است. خدارجک (آسیاب خورد)، فارجک (اسپ چوبی)، بنهرُک (ستاره چه)، مَبَنک (تصغیر باقلا است که برای ژاله بکار می رود).

به استناد به وجه اسم تصغیر در زبان پارسی و شغنانی، به این نتیجه می رسیم که معنای « تاجیک»، « تاجدارک» است. این اسم تصغیر را، بیگانگان بالای پیروان دین زردشت بخاطر داشتن کلاه تاج مانند، مانده اند که بعد از این واژه عام گشته و حتی پارسی زبانان هم این اسم را قبول نموده اند و حالا خود را تاجیک می گویند که در اصل « آری، و یا آریایی» بوده اند.

در ایران، هدهد را « تاجدارک» گویند بخاطر اینکه « هد هد» تاج دارد که آنرا « شانه سرک» و یا « شانه بسر» هم می گویند. در لهجه کابلی، هدهد را اتوتک، در بدخشانی پَپوک، و در شغنانی ابوبهک abubaak گویند، در زبان پارسی گلی را هم بنام « تاج خروس» یاد می کنند و گلی دیگری را هم بنام « تاجدارک» یاد می کنند.

در زبان پارسی کلاه را (کلاهی که مردم عامه می پوشند نه کلاه نظامی) « پکول» گویند و در شغنان آنرا « پکال» گویند و کلاهک را « پکالک» گویند. معنای « تاژیک» به اصطلاح عامه کنونی « تاجدار» به معنای « پکول دار» میشود که در زبان شغنانی آنرا « پکالک دار» می گویند که این اصطلاح را بخاطر پوشیدن پکول خاص زردشتیان در مراسم خاص، آنها را تاژیک به معنای « پکول دار» و یا « پکول والا» دیگران بالای آنها مانده اند.

در میان اقوام بدخشانی یکنوع کلاه پشمی « پکول» مروج بوده که در بین مردم بنام « پکول چترالی» مشهور است. در دوره جهاد، و همچنان در دوره مقاومت در افغانستان، مجاهدین بطور وسیع و گسترده از همین پکول چترالی که بنام کلاه نورستانی هم مشهور است استفاده نمودند. در حالی که پوشیدن این نوع پکول در فرهنگ کوهستانی بدخشان و پنجشیر، نورستان، و چترال از دیر باز وجود داشته است، اکنون بیشتر مردم از این پکول استفاده کمتر می کنند و حتی کسانی همان پکول را میپوشند، از طرف بعضی افراد توهین و تحقیر می گردید. احمد شاه مسعود، قهرمان ملی کشور، از این نوع پکول استفاده نمود، و اکنون بخاطر آن بعضی ها او را بطور تحقیر آمیز « پکول» و پنجشیری ها و مردم بدخشان را « پکول والا» خطاب می کنند. مردمان شغنان که از پشم و پوست حیوانات به عنوان لباس استفاده نموده اند و تا سال های 1320 و 1330 به لباس های نخی مانند « کتان = بنوینچ» کمتر دسترسی داشته اند، در خارج از محیط شغنان آنها را « پوستینکی» و یا « چموس» خطاب می کردند که بمعنای عام « پشمینه پوش»، و « پوست پوش» است.

بنا بر این، نامگذاری یک قوم و یا یک قبیله بر مبنای طرز لباس پوشی آنها، از دوره باستان تا اکنون ادامه داشته است. دارنده کلاه مجوسی، «تاژیک»، دارنده کلاه چترالی «پکول» و یا «پکول والا»، و دارنده چارق و یا پای پوش پوستی بنام «چموس» (در شغنانی پهبخ) از طرف دیگران بالای این مردمان مانده شده است.

بنابراین، زبان تاجیکان همان زبان آری « آریایی» است که بعد از دربار شاهان از آن کار گرفته شده و « دری» گفته شده، و این مردم را بخاطر اینکه کلاه « تیز خود» در دوره زردشتیان پوشیده اند، بنام « تاژیک» یاد نمودند.

زبان تاجیکی، دری، و ایرانی (پارسی = فارسی)، یک زبان بوده که در دوره باستان بنام « آری و یا آریایی » یاد شده و در دوره ساسانیان در کشور پارس، صفت نسبتی پارسی را بخود گرفت. در افغانستان بخاطر اینکه اقوام پارسی زبان (فارسی وان) با هم در ارتباط نباشند، زبان پارسی را در افغانستان بنام زبان پارسی دری، و بعدن بنام « دری » یاد نمودند. در دوره شوروی، نام کشوری بنام تاجیکستان عرض وجود نمود و زبان آنها را اول پارسی تاجیکی و بعدن بنام تاجیکی یاد شد.

با وجود این همه تمایز (دری، تاجیکی، ایرانی و یا فارسی)، شغنائی ها تا اکنون تمام گویندگان همه این زبان ها را « پارسی بون » می گویند که خود پارسی زبانان در افغانستان خود را « فارسی وان » (یعنی گوینده زبان پارسی) یاد می کنند.

از نگاه اتنیکی (قومیت)، همه پارسی زبانان آریایی بوده، و زبان آنها هم آری و یا آریایی بوده که در دوره باستان به صفت یک زبان بین الاقوامی بکار رفته و زبان رسمی دربار شاهان بشمار رفته و بخاطر آن آنرا « دری » گفته است. پارسی (که معرب آن فارسی است) و تاجیکی هر دو صفت نسبتی هستند منسوب به پارس و تاجیکستان که نام کشورها هستند (نام قدیمی ایران پارس بود).

مثلن انگلیس ها، در انگلستان، کانادا، امریکا، زیلاند جدید (نیو زیلند)، و آسترالیا، اقامت دارند. آنها تابعیت خود را کانادایی، امریکایی، نیوزیلندی، و آسترالیایی می گویند، ولی زبان خود را بنام زبان آسترالیایی و یا زبان کانادایی، و غیره نمی گویند، بلکه نام زبان خود را انگلیسی می گویند.

و یا عرب ها، در کشور های مختلف زندگی می کنند. مانند: سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، عربستان سعودی، یمن، عراق و غیره. آنها تابعیت خود را سوری، عراقی، مصری ... می گویند و زبان خود را زبان « عربی » می گویند و نمی گویند زبان عراقی، زبان یمنی، زبان قطری و غیره. به همین سبب، آریایی ها (دری زبانان) در کشور های مختلف زندگی می کنند، ولی زبان آن همان « دری » است. پارسی و تاجیکی واژه های سیاسی هستند که بخاطر شگاف در بین این قوم که فرهنگ، زبان، ادبیات، و تاریخ مشترک دارند، به صفت یک حربه سیاسی از آن کار گرفته می شود.

تاجیک کوهی چیست و چرا شغنائی ها و دیگر اقوام ساکن زمین را تاجیک کوهی گویند؟

دوکتور صاحب نظر مرادی نوشته است: « یکی از نام های تاجیکان کوه نشین بنام « غرچه » یا « غلچه » بوده است. ترکیب قدمت این واژه قدمت و ریشه کهن آنرا می رساند. مثل « غر » در زبان اوستایی « کوه » و « غرچه » و یا « غلچه » به معنای « کوهستانی » و « کوه نشین »، و « غرچ » و « غرچستان » به معنای « ناحیه کوهستانی » است. ناحیه بخش علیای مرغاب (مرو) که پیش از آغاز قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری شمسی) شاهزاده نشین علیحده ای را تشکیل می دادند که « غرچستان » نامیده میشدند. شائر، محقق انگلیسی بیشتر از همه اصطلاح « غرچه » را بکار برده و می گوید که ساکنان کولاب، مسچاه، پامیر، قراتگین، درواز، روشان، شغان، و اخان، بدخشان، زیباک با سنگلیچ، و منجان و غیره را همسایگان ترک ایشان « غلچه » می نامیدند. در مجموعه مطالبی که در فقه اللغة ایرانی بزبان آلمانی بقلم گیگر دیده میشود که نویسنده کلمه « غلچه » را نام و عنوان مشترک ساکنان ایرانی دره پامیر بدخشان که بهر دو گویش سخن میگویند، میداند. **درواز، کولاب، قراتگین، و بدخشان از ناحیه اخیر الذکر مستثنی گردیده اند.**⁵»

همه می دانیم که واژه « غر » در پشتو هم « کوه » را میگویند. مانند: سپین غر = کوه سفید.

اما، واژه « غر » و « غرچه » را ترکان بر همسایگان خود گذاشته اند، که هدف آنها از کاربرد « غر » واژه « کوه » نبوده است. در بین ترکان و اقوام آریایی درگیری ها و کشمکش های زیادی وجود داشته، و این لقب را ترکان بخاطر توهین، و تحقیر اقوام آریایی بکار برده اند. در ترکی و همچنان در پارسی « غر » « قحبه و فاحشه » را گویند، و « غرچه

⁵ همانجا، ص. 310

« یعنی « اولاد فاحشه » و یا به اصطلاح عام « حرامزاده » است. این نوع اصطلاحات این اقوام بر یک دیگر برچسپ زده بودند. اگر واژه « غلچه » را ببینیم، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، دو معنی برایش ارائه داده است. یکی معادل همان « غرچه » است که ذکر شد و دیگری به معنای « روستا » یعنی « ده ». اگر معنای دوم « غلچه » را که عبارت از روستایی است درست فرض کنیم، پس در اینصورت، این نام را ترکان نه، بلکه پارسی زبانان بالای این اقوام مانده اند. بخاطری که وقتی آنها زبان خود را (پارسی را) زبان « دربار » و زبان رسمی مناطق تحت قلمرو خود اعلام کرده اند، و زبان های دیگر را زبان های دهاتی و یا روستایی که در « دربار » کار برد ندارند، گفته اند.

اگر اینچنین است، پس چرا دیگر زبان ها را (که گویندگان آنها هم در کوه ها زندگی می کنند) (مانند: نورستانی ها، پشه ای ها و غیره) غلچه ای (روستایی) نمی گویند؟ چقدر بی معنا: غرچه و یا غلچه یعنی تاجیک کوهی!

جالب تر اینکه: پارسی زبان در هر نقطه ای که زندگی می کند، بنام غرچه یا نمی شود که از جمله ساکنین درواز و یا دره پنجشیر را میتوان نام برد، که چرا پنجشیری ها و دروازی ها غرچه گفته نمی شوند. در حالی که آنها هم کوه نشین هستند و مناطق آنها هم صعب العبور است. اگر معنای غرچه، تاجیک کوه نشین قبول شود، آیا دروازی ها و پنجشیری ها، تاجیکان کوه نشین نیستند؟ آیا آنها شهر نشین اند؟

در قسمت تاجیک بودن پامیریان، مصاحبه ای که اسفند یار آدینه، گزارشگر بخش فارسی بی بی سی با محمد جان شکوری، انجام داده در این مورد از این ایشان پرسیده:

اسفند یار آدینه: « اما وقتی « تاجیک » می گوئیم، بسیاری از غیرفارسی زبانها هم شامل تاجیک می شوند. مثلاً در بدخشان مردمانی هستند که زبانشان فارسی یا تاجیکی نیست، زبان دیگر است، اما آنها هم خود را تاجیک می گویند. به همین دلیل، وقتی اگر ما فقط زبان فارسی تاجیکستان را « تاجیکی » می گوئیم، شاید آنها بیرون از این دایره قرار می گیرند؟

شکوری: شاید نه، آنها هم تاجیک هستند. مثلاً، بدخشی ها اگر چه زبانهای گوناگونی دارند، زبانشان تاجیکی نیست، ولی خود شان تاجیک هستند.

وقتی که زبان یک قوم تاجیکی (پارسی) نباشد، خود آن قوم چگونه تاجیک شده می تواند؟ این بدان معنا است که مثلن در افغانستان بگوئید، زبان فلان قوم « پشتو » نیست، ولی خود شان پشتون است. در اینجا خود شان تاجیک هستند، معنایش اینست که در تاجیکستان زندگی می کنند.

در شاهنامه فردوسی، غرچه، غلچه، و غرچگان برای قوم « هزاره » اطلاق گردیده است و مملکت شانرا « غرچستان = غرچستان) آمده است. ابیات شاهنامه فردوسی:

از ایران به کوه اندرآیم نخست در غرچگان تا در بوم بست

چغانی و ختلی و بلخی ردان
برفتند با باژ و برسم به دست
بخاری و از غرچگان موبدان
نیایش کنان پیش ایزد پرست

شۀ غرچگان بود بر سان شیر
کجا پشت پیل اوریدی به زیر⁶

لفظ غرچه و یا غلچه را نمی توان هم بالای مردم هزاره و هم بالای اقوام پامیری گذاشت که هم از نقطه نظر انتیکی (قومیت)، هم از نقطه نظر انثرو پولوژی (سیما شناسی)، و هم از نقطه نظر زبان با هم تفاوت کلی دارند.

⁶ فردوسی، شاهنامه، اندر ستایش سلطان محمود، بیت شماره 173

مصعبی در یک شعر خود گفته است.

جهانا، همانا فسونی و بازی که با کس نیایی و با کس نسازی

.....

صدو بیست ساله است یک مرد گرچه چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی

در بیت فوق مراد مصعبی از کار برد «مرد گرچه»، مرد «هزاره» و یا مرد «کوه نشین» نبوده و این همان توهین است که معنای آن «بدرگ» و «بدکیش» است. مرد تازی کنایه از حضرت محمد (ص) است که در این بیت مصعبی، مرد گرچه (یعنی جاهل، نادان، و ابله) را با آنحضرت (ص) از نقطه نظر طول عمر مقایسه گرفته شده است که هدف مقایسه اش یک شخص شیرین، بد دین و بد کیش که همان «مرد گرچه» است با یک شخص، عابد، صالح، دیندار و خدا پرست که همان «مرد تازی» است از نقطه نظر طول عمر است. آن شخص طالع تا سالیان زیاد عمر می کند و آن شخص صالح، شصت و سه سال که به نظر شاعر یک عمر کوتاه است، زندگی نموده است.

واژه هایی، چون بد رگ، دیو صفت، بد کیش، کافر، ناسپاس، گرچه (و یا گلچه) را زردشتیان در مقابل پیروان کیش میترایی (مهر پرستان) بکار بسته اند. زمانی بخشی از مردم آریایی دین اجدادشان را که عبارت از مهر پرستی بود، رها نمودند، و به دین زردشتی گرویدند، و بخشی دیگر از اقوام آریایی دین جدید را نپذیرفتند و دین و آیین اجدادشان را حفظ نمودند، آنها را بد کیش، کافر، بد رگ، دیو صفت، و کافر خوانده اند.

مثلن متن زیر که کتیبه خشایار شاه است که بنام کتیبه «دیو» است، خشایار شاه، فعالیت های دینی خود را شرح داده است که ترجمه آن چنین است.⁷

«در این ایالت ها، مکانی بود که سابقاً خدایان دروغی (دیوه) پرستیده می شدند. آنگاه بخواست اهورا مزدا می من، آن سرای خدایان باطل را بر افکندم، و اعلام کردم که: تو نباید خدایان باطل را پرستی، جایی که سابقاً خدایان دروغین پرستیده می شدند، همانجا من اهورا مزدا را پرستیدم.»

و یا قطعه کوتاه از حماسه ویشتاسپ «گشتاسپ» و ارژاسپ (ارجاسپ) در اینجا ذکر می گردد. ارجاسپ پادشاه تورانیان است که در قطعه زیر بنام سرور خیونیان هم یاد شده است.

«آنگاه ارجاسپ سرور خیونیان از فراز تپه ای نظر افگند و گفت: آن بچه ده ساله ای که بدان سوی است کیست که مرکب جنگاوران دارد و متهورانان همانند زیر سپهسالار ایرانی می جنگد؟»

خیونیان همان شغنانی های باستانی بوده اند، که دکتور خوش نظر پامیرزاد هم این نکته در اثر خود از قول ب. غفورف به ثبوت رسانیده است. قسمی که نوشته است:

«ب. غفورف می نویسد که بعضی از محققان امروزه خیونیان را با خیالآنه نام طایفه ای که در اوستا ذکر شده، ربط می دهند. در این ادعا او گفته مارکواریت را دلیل آورده و نوشته است: آنها دشمنان زردشتیان می باشند. برطبق متن اوستا آنها را «بدرگ» و «بدکیش» می باشند.»

متن زیر از داستان رستم قهرمان معروف سکاویان است که در متن سغدی بدست آمده است.⁸

⁷ بر گرفته از فرهنگ فارسی معین یک جلدی، بر اساس فرهنگ فارسی شش جلدی دکتر محمد معین، واحد پژوهش و برنامه ریزی انتشارات معین، چاپ چهارم، 1383، تهران، ص. 3.

محمد معین، همان، ص. 14

« رخس پذیرفت. رستم فوراً باز گشت، و چون دیوان چنین دیدند به زودی سواران و پیادگان را با هم بکشتند. آنان به یکدیگر فریاد زدند: اکنون جرأت سردار محو شده و دیگر نخواهد نتوانست با ما بجنگد. مگذارید فرار کند. ولی اورا مکشید، بلکه دستگیرش کنید تا وی را بی رحمانه شکنجه دهیم.

دیوان یکدیگر را به شدت بر می انگيختند و با یکدیگر فریاد می زدند. آنان به تعقیب رستم پرداختند. آنگاه رستم باز گشت.»

فردوسی هم، آنطوری که پیروان زردشت، خیونیان را کافر و بد کیش گفته اند، حتی سرور (پادشاه) شانرا (خیونیان) را چنین توصیف می کند.

ز ارجاسپ ترک آن پلیدی سترگ کجا پیکرش، پیکری پیر گرگ⁹

به استناد به متون فوق، تثبیت می گردد که زردشتیان، اقوام و افرادی که به دین شان نگرویده بودند، آنها را دیوان، اهریمنان، کافران، بد کیش، بدرگ، و حتی به استناد بیت فوق فردوسی آنها را (حتی سرور شانرا) خوگ و گرگ گفته اند. این بی مناسبت نخواهد بود که در ردیف این همه دشنام ها و افتراها، واژه « غرچه » را هم بالای خیونیان مانده اند که « غر » به معنای « فاحشه » و « قحبه » است و پسوند « - چه » معنی « چوچه » را می دهد. مثلن در خوگچه، یعنی چوچه خوگ. و بدین ترتیب غرچه و غلچه به معنای اولاد غر و یا حرامزاده آمده است.

در این اواخر، به استناد اینکه « غلچه » به معنای « روستا » و « ده » است و غرچه و یا غلچه به معنای « روستایی » و یا « دهاتی » است که زبانهای پامیری را زبان های « غلچه ای » که آنرا « زبان های کوهستانی » یاد نموده اند.

درست است که در زبان سانسکریت، و اوستا، « کوه » را « گر = غر » گویند که هنوز در زبان پشتو مورد استعمال دارد. مانند سپین غر (سفید کوه).

اما، مایه تعجب اینجا است که زبان های پشه ای، نورستانی، و دیگر زبان های رایج در افغانستان و تاجیکستان هم زبان های مردمان کوه نشین هستند، چرا آنها را غلچه نمی گویند؟

ساکنین دره پنجشیر و ساکنین درواز (در ولسوالی های مایمی، نسی، شکی، کوفاب، خواهان، راغستان، کوهستان، یوان، درایم، شهر بزرگ، یمگان و دیگر جاها در تاجیکستان، پارسی زبانان را غلچه نمی گویند. دوکتور صاحب نظر مرادی (همان. ص. 310) به نقل از شائر، محقق انگلیسی بیشتر از همه اصطلاح « غرچه » را بکار برده و می گوید که ساکنان کولاب، مسجاه، پامیر، قراتگین، درواز، روشن، شغان، واخان، بدخشان، زیباک با سنگلیچ، و منجان و غیره را همسایگان ترک ایشان « غلچه » می نامیدند. در مجموعه مطالبی که در فقه اللغة ایرانی بزبان آلمانی بقلم گیگر دیده میشود که نویسنده کلمه « غلچه » را نام و عنوان مشترک ساکنان ایرانی دره پامیر بدخشان که بهر دو گویش سخن میگویند، میداند. **درواز، کولاب، قراتگین، و بدخشان از ناحیه اخیر الذکر مستثنی گردیده اند.**»

اگر غلچه، به معنای « تاجیک کوهی » است، پس چرا درواز را که از جمله مناطق کوهستانی و صعب العبور تر از شغان و واخان است، باشندگان آنجا را تاجیک کوهی نمی گویند؟

این بدان معنی است که « غلچه » و یا « غرچه » همان توهینی بوده که دیگران بر اقوام پامیری وارد نموده و اکنون آن را به تاجیک کوهی برگردان نموده اند، که با منطق بالا رد گردید.

دکتور خوش نظر پامیر زاد (ص. 120) به نقل از احمد علی کهزاد نوشته است که: « در شمال هندوکش در امتداد سرزمین اکسوس و علاقه های گرد و نواح پامیر شاخه های آریایی نژاد زندگانی می کنند که عادات قدیمی عصر ویدی مخصوصن یادگار های زندگانی و آیین و رسومات عصر اوستایی در میان آنها دیده می شود که از این شاخه ها یکی غلچه نام دارد.»

⁹ فردوسی، شاهنامه، بخش 8، پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود، بیت شماره 14.

دکتر پامیر زاد (ص. 109) به نقل از نویسنده های کتاب عصر اوستا (ص. 234) نوشته است:

« او ج. فالوی در تاجیک های کوهستانی، نشانه های بیشتر نیاکان را نظر به تاجیک های شهر نشین می بیند. او این دیدگاه خود را اینطور بیان نموده است:

شخص عقیده دارم که تفاوت چندانی بین **غلچه های کوه نشین و تاجیک های شهر نشین** وجود ندارد. کلیه اختلافات و امتیازاتی که بین آنها وجود دارد، تنها علت معلول علت کلی است که از عزلت یکی و از اجتماعی بودن دیگری سرچشمه می گیرد. این مطلب بدان معنا است که تاجیکان کوه نشین و یا غلچه یی ها به علت نداشتن ارتباط با طوایف و قبایل دیگر، خون پاک و آریایی خود را در رگهای خویش حفظ نموده اند. در حالی که تاجیک های شهر نشین با علت ارتباط با قبایل مختلف و داشتن مرادات اجتماعی که نتیجه زندگی آنها با بومیان بوده است، خلوص نژادی و پاکی خون آریایی خود را از دست داده اند.»

پیش از این در بخش دوم، این مقاله تحت عنوان «وجه تسمیه» شغنان، تذکر دادم که شغنانی ها، وطن خود را «خزینون»، و قوم خود را «خزینان» و زبان خود را «خزینونے زف» می گویند. منسوب نمودن شغنانی ها به غرچه، غلچه، و یا تاجیک کوهی را دیگران بالای آنها مانده اند. اگر شغنانی ها، پیرو دین زردشت بوده اند، و از همان کلاه «تیز خود» زردشتیان استفاده نموده باشند، در اینصورت اگر آنها را تاژیک (پکالک دارپن) گفته اند، درست است که شغنانی ها در زمره تاجیک ها، محسوب می گردند. اما، شواهد تاریخی مبین آنست که خیونیان (اجداد شغنانی ها) که سرکرده آنها بنام ارجاسپ با زردشتی ها کار و زار و پیکار نموده است و دین آنها را هم نپذیرفته اند، پس یقیناً که از همان کلاه ها استفاده نموده اند، پس چرا آنها را «تاژیک ها» بگویند؟

دوکتور خوش نظر پامیر زاد از قول ب. غفورف می نویسد (تاجیکان، ص. 284؛ پامیرزاد، ص. 121):

« بعضی از محققان امروزی، خیونیان را با خیالآنه (نام طایفه ای که در اوستا ذکر شده) ربط می دهند. در این ادعا او گفتار مارکوارت را دلیل آورده و نوشته است: آنها (خیونیان) دشمنان زردشتیان می باشند. بر طبق متن اوستا، آنها «بد رگ» و «بد کیش» می باشند.

چون اوستا کتاب مذهبی زردشتیان است، معلوم می شود که این مردمان در برابر آیین نوحاسته زردشتی عکس العمل شدید نشان داده و کسانی که به این آیین گرویده اند، مورد ضربه قرار داده و این ضربات آنچنان سخت و کوبنده بوده که طرف مقابل (زردشتیان) عقده خویش را در اظهارات مذهبی در کتاب بر آورده ساخته است.»

در شهنامه فردوسی، از غرچه، و غرچگان نام برده شده است که محل سکونت آنها «غرچستان» و یا «غرچستان» و فعلن «ولایت غور» است که بر قوم «هزاره» اطلاق شده، و اکنون هم همان منطقه را «غرچستان»، «هزاره جات»، و یا «هزارستان» می گویند. در ابیات مختلف در شهنامه فردوسی چنین آمده است:

از ایران به کوه اندرآیم نخست

در غرچگان تا در بوم بست

.....

بخاری و از غرچگان موبدان
نیایش کنان پیش ایزدپرست

چغانی و ختلی و بلخی ردان
برفتند با باژ و بر سم به دست

.....

کجا ژنده پیل اوریدی به زیر¹⁰.

شه غرچگان بود بر سان شیر

¹⁰ فردوسی، شاهنامه، اندر ستایش سلطان محمود، بیت 173

اگر قوم « هزاره » را بخاطر کوه نشینی آنها، « غرچه » گفته اند، پس زبان « هزارگی » را چرا زبان غرچه ای (یا گلچه ای) نمی گویند؟

در ابیات زیر از شاعران مختلف، غرچه به معنای ابله، نادان، و آمده است:

جهانا، همانا فسونی و بازی که با کس نیایی و با کس نسازی

صدو اند ساله زید یکی مرد **غرچه** چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی

(مصعبی)

آن **غرچه** را اجل آمده بود بدان سخن فریفته شد. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص 573)

که ره سوی این رز شما را که داد کدام ابله **غرچه** این در گشاد؟

(اسدی، گرشاسبنامه)

کزین **غرچگان** چیست چندین گریغ بکوشید هم پشت با گرز و تیغ
(اسدی، گرشاسبنامه)

بود ابلهی **غرچه** بی کمان بخندیم باری بدو یک زمان
این **غر** **غرچه** چو جغد دمن است نیست او را چو همای اصل کریم
(اسدی، گرشاسبنامه)

(خاقانی)

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان **غرزنان** برزن اند و **غرچگان** روستا

(خاقانی)

رنج دلم را سبب گردش ایام نیست فعل سگ **غرچه** است قدح خر روستا

(خاقانی)

به پای پردگیان را به **غرچکان** مگذار که پرده دار نباشد که پرده در نبود

(سوزنی)

جو **غرچگان** رباط چهارسو سوگند همی خورند که جفت ملیح **غر** نبود

(سوزنی)

بفریبد دلت به هر سخنی روستائی و **غرچه** را مانی

در گذر زین سرای **غرچه** فریب
درگذر زین سرای مردم خوار (بدیعی)

(سنائی)

با ابیات فوق ثابت شد که هدف از غرچه، جاهل، نادان، و بی تمیز است، که این واژه را دیگران بالای اقوام پامیری نهاده اند. و خاقانی آنرا مترادف با همان « غر » که قبلاً توضیح دادم که به معنای « قحبه » و « فاحشه » است، آورده است.

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان **غرزان** برزن اند و **غرچگان** روستا

که « غر زنان = زنان غر » در کوی و برزن با غرچگان (حرامزادگان) روستا را در یک ردیف آورده است.

بنابر ارائه دلایل فوق، لفظ « غرچه = غلچه » را بیگانگان بالای اقوام پامیری بخاطر توهین و تحقیر مانده اند، و اقوام پامیر زمین هیچگاه خود را با این نام و این « هویت » نمی شناسند.

هویت شغنانی ها در چین، تاجیکستان، و افغانستان

منطقه شغنانی ها، در بین سه کشور تقسیم شده است. و با عبارت دیگر، شغنانی ها در سه کشور مختلف سکونت دارند. جدول زیر، مبین هویت شغنانی ها در این سه کشور است.

شماره	نام	نام پدر	سکونت (ولسوالی/ناحیه)	تابعیت	دین	ملت	مذهب	قومیت	زبان	زبان رسمی
1	شیرین	قربان	تاشقرغان	چین	اسلام	چینایی	شیعه امامی اسماعیلی نزاری	خرنونه	خرنونه	اویغوری، چینایی
2	شیرین	قربان	شغنان	تاجیکستان	اسلام	تاجیک	شیعه امامی اسماعیلی نزاری	خرنونه	خرنونه	پارسی (تاجیکی)، روسی
3	شیرین	قربان	شغنان	افغانستان	اسلام	افغان	شیعه امامی اسماعیلی نزاری	خرنونه	خرنونه	پارسی (دری)، پشتو

اگر دیده شود، شغنانی ها، در این سه کشور دارای هویت مشترک هستند که عبارتند از هویت قومی، هویت دینی، هویت مذهبی، هویت زبانی، هویت اجتماعی، و هویت تاریخی اند. آنچه که سبب تمایز و یا سبب جدایی این قوم شده دو چیز است که یکی « ملت » و دیگری « زبان رسمی ملی » است.

هدایت سلطان زاده (ص. 10) می گوید: اعلام اینکه، یک زبان، زبان رسمی و زبان ارتباطی کل جامعه است، به معنای اعلام ارزش سمبولیک بر تر نه فقط آن زبان، بلکه هویت آن گروه جمعیتی و یا ملی است که زبان آن، زبان رسمی کشور

بیان شده است. از اینرو، زبان بصورت واسطه تبعیض و تمایز خود از دیگر ملیت ها عمل می کند و گویی مرز تشخیص « خود » از « بیگانه » است. تصادفی نیست که وقتی یک زبان، زبان رسمی کشور اعلام شود، بقیه زبان های متداول در بین ملیت های دیگر در همان کشور نیز، زبان بیگانه شمرده می شود. از نظر تاریخی، هویت یعنی توانایی ذهنی انسان در متمایز کردن « خود » از « دیگران »، نخستین محرکه در توسعه انسان بوده و زبان عامل عمده ای در این تمایز گروه های انسانی از هم بوده است. یعنی، هویت فرد تا آنجا رشد می یابد که تصویر قابل اتکایی از « خود » در برابر « دیگری » ارائه دهد. قومیت، ابتدائی ترین بعد هویت در ساختن جامعه بشری بوده است که در آن، زبان نقش و وسیله اولیه و صیقل یافته ترین واسطه در کنش و واکنش میان افراد در پی ریزی « هویت قومی » را بر عهده می گیرد. در عین حال، زبان شاخص ترین عامل تمایز یک قوم و ملیت از دیگری است.

ملت، در گذشته و در اسناد دینی و ادبی به معنای « دین » و « فرقه دینی » بکار رفته است که در متن قرآن کریم هم به همین معنا آمده است. مثلن: ملت ابراهیم. یعنی دین و آیین ابراهیم.

در زبان پارسی، واژه « ملت »، معادل واژه « ملت » در عربی نیست، بلکه این معادل واژه های « ناسیون » فرانسوی و « نیشن = nation) انگلیسی است. واژه « ناسیون » از دیدگاه ریشه شناسی از فعل « زاییده شدن = naitre) فرانسوی مشتق گردیده است. تا قرن شانزدهم میلادی، واژه « ناسیون » کار برد محدود داشته، و به معنای « برخاسته از خانواده » یا « برخاسته از تبار » از آن کار گرفته می گرفتند. در قرن سیزدهم میلادی (همزمان با پایان جنگ های صلیبی) این واژه به معنای « جماعتی که در یک سر زمین می زیستند » بکار می رفت. زیرا که فعل naitre در اصل از واژه لاتین « nature » بر گرفته شده و « ناتور » (در انگلیسی نیچر)، و در پارسی معادل آن « طبیعت » است. بنا بر این، مفهوم « ناسیون = مردم » با « ناتور = طبیعت » در هم تنیده شده است. در زبان اسپانیایی (که به زبان لاتین نزدیک تر است)، امروزه بجای « ملیت » از واژه (naturaleza) را بکار می برند که بمعنای « طبیعت » نیز است.¹¹

هویت دادن اجباری، یک قوم در زیر لوای « ملت واحد » و یا « وحدت ملی »، و اعلام نمودن « هویت ملی »، و « زبان ملی » باعث نا دیده گرفتن و انحلال « هویت تاریخی، فرهنگی، و زبانی » یک ملت کوچک است که واژه های « ملت » و « ملی » واژه های سیاسی هستند.

قسمی که در بالا تذکر یافت، قوم یکپارچه شغنانی را که از نقطه نظر تاریخی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی با هم ارتباط تنگاتنگ دارند، همین واژه سیاسی « هویت ملی و دولت » آنها را از هم بریده و در سه مملکت، سه قسم شناخته می شوند: تاجیک، افغان، و چینیایی. اگر چه جبر تاریخ این سه هویت را بالای آنها قبولانده ولی در واقعیت امر آنها چنان جوه مشترک عمیق نا گسستگی دارند.

قسمی که پشتون ها گویند: **پښتانه په کابل کې او په پښاور کې یو دی.** شعر زیر که عروج خان (یک پشتو زبان پاکستانی) است، مسئله فوق خوب و نمود شده است:

زړه می سوزې چې اوگورم زه پښتون د پاکستان	نه خو رور د پنجابي شوم، بنه یی گني ټول افغان
اے پښتونه نگیالیه پښتونخوا په تا نازیږي	وفادار دخپل وطن شه، پرواه مه کړه د جهان
ولي هر غدار سړي په ناموس د ستا حملې کړي	سترگې ټیټې به شي پا تی چی خپل اوگوري گړیوان
پښتونخوا د غیرت خاوري زیږولي باتوران دي	هر دښمن سره په جنگ دي د دي زمکی فرزندان

یو تاریخ یوه شجره ده پېښوکه د کابل ده **که پښتون دی که افغان دی د یو خا نگی دوه گلان**

¹¹ گروه پژوهش های فرهنگی و اجتماعی، پژوهش نامه شماره 19، هویت، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع مصلحت نظام، زیر نظر دکتر سید رضا صالحی امیری

اگر پښتون ها در هر جای دنیا قوم خود را بیگانه نمی شمارند و خود را با عبارت «**د یو خانگی دوه ګلان**» تعریف می کنند، پس چرا بین فارسی، دری، و تاجیکی فرق می گذارند. در صورتی که اینها هم یک قوم هستند.

پارسی وان هم په کابل کې، په تهران کې، او په دوشنبه کې یو دی. و دسگه خرنونے مس تر چین ات، تاجیکستان، ات افغانستان بیوٹ (همداسې شغنی په چین کې، په تاجیکستان کې، او په افغانستان کې یو دی. همینگونه شغنی هم در چین، تاجیکستان، و افغانستان یکی است).

پس اگر چنین است، آیا ساختن هویت «افغان»، «تاجیک»، و «ختای = چینیایی»، برای شغنانی ها، خود یک هویت زدایی نیست؟

عجیب است که این قوم شغنان با تمام مشترکاتی که دارند، در کشور های مختلف بنام های مختلف یاد می گردند که صرف یک وجه باعث گردیده که این قوم در سه کشور از هم مجزا گردند. وجهی که سبب تمایز این قوم در سه کشور گردیده است عبارت از ملت و هویت ملی است که بار سیاسی دارد. این بار سیاسی بطور قهر آمیز سبب شده تا هویت اصلی قوم شغنان در سه کشور منحل گردد و دلیل آن آشکار است. چطور شغنانی ها (خرنونے بین) را در تاجیکستان، تاجیک، در افغانستان، افغان، و در چین آنها را چینیایی گویند (در چین اقوام واخی و شغنانی (سریفولی) را تاجیک می نامند).

مسئله ملی، و ملت سازی یک مسئله سیاسی است و مسئله زبان ملی، مؤلفه هویت قومی، فرهنگی، زبانی، و اجتماعی را بخرنج تر ساخته است.

مسئله پښتونیزه کردن اقوام دیگر در سرحدات افغانستان، و جدایی اقوام همخون، هم فرهنگ، و همزبان با این روش یکی از اهداف محمد گل مهمند بود که با اسکان دادن پښتون ها در مرز های شمالی افغانستان می خواست که ترکمن ها، ازبیک ها، تاجیک ها، شغنانی ها، و دیگر اقوام ساکن بخش شمالی افغانستان، با اقوام هم پیوند خود در تماس نباشند تا سبب اغتشاش قومی نشود و با این شیوه باید اقوام ساکن دو کرانه رود آمو را از هم دور نگهدارند.

رسمیت بخشیدن زبان پښتو در ولسوالی شغنان و تدریس تمام مضامین نصاب تعلیمی بعد از سال 1349 در شغنان به بهانه اینکه زبان پښتو با زبان شغنانی نزدیک است، خود یک مسئله سیاسی بود تا با این شیوه شغنانی های مقیم افغانستان با زبان و فرهنگ شغنانی های مقیم تاجیکستان شود. در حالی که شغنانی ها با زبان پارسی دری از هر نگاه نزدیکی دارند اولین اینکه زبان پارسی، زبان دوم جهان اسلام بعد از زبان عربی است. تمام کتب مذهبی، از جمله تألیفات ناصر خسرو، به زبان پارسی است. با پښتونیزه کردن اهالی شغنان، محروم کردن آنها از هویت مذهبی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی بود، که خوش بختانه دیر نپایید.

مسئله شوونیزم (chauvinism)، پښتون ها در افغانستان، سبب تحریک قوم گرایی دیگر اقوام در افغانستان گردید و این مسئله بعد از بمیان آمدن کشور های ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرغیزستان، قزاقستان، ارمنستان، گرجستان، و آذربایجان بیشتر شعله شوونیزم را در بین اقوام در آسیای میانه گردید و تأثیرات خود را بالای اقوام ساکن در افغانستان هم گذاشت.

مسئله ملت سازی و اعلان زبان ملی در ایران، سبب تحرک اقوام دیگر در ایران گردید. در ایران بلوچ ها، کرد ها، لُر ها، آذری ها، عرب ها و اقوام زندگی می کنند. زمانی که مسئله ملت به میان می آید، آیا تنها پارسی زبانان ملت هستند؟ آیا آذری ها (ترک های مقیم ایران) ملت نیستند؟ زمانی که مذهب جعفری در ایران مذهب رسمی و زبان پارسی زبان رسمی اعلان گردد، آیا اقوام دیگر ساکن در ایران از هویت مذهبی، هویت زبانی، و هویت اجتماعی خود محروم نماندند؟

¹² پښتون فورمز (Pashtun Forums)، <http://www.pashtunforums.com/showthread.php?t=29996>

این مسئله بود که اصطلاح « ستم ملی » در ایران بوجود آمد که گویا کُرد ها، بلوچ ها، آذری ها، خود یک ملت هستند که مذهب شان سنت و جماعت، و زبان شان هم از فارسی متفاوت است با تحمیل نمودن ملت سازی و هویت ملی، و زبان ملی، هویت آنها تحت الشعاع قرار گرفته و آنها در واکنش به آن با مسئله « ستم ملی » نا رضایتی خود را ابراز داشتند و هنوز هم در این زمینه تقلا می کنند.

نتیجه گیری

موضوع مورد بحث این مقاله هویت شغنائی ها بود که در کشور های مختلف تا حدی کوشش شده است تا هویت اصلی شغنائی ها را توسط مولفه هویت ملی که یک هویت سیاسی است، در هویت اقوام دیگر منحل کنند. در این نوشته مختصر تا جایی کوشش شد بر اینکه شغنائی ها نه غرچه (غلچه)، نه تاجیک کوهی، نه تاجیک شهری، نه افغان، و نه چینیایی هستند و از نقطه نظر قومیت آنها « خرنونے » هستند. از اینکه شغنائی ها در سه کشور افغانستان، تاجیکستان، و چین در نزدیکی قلات پامیر متوطن هستند، آنها از جمله اقوام پامیری هستند. زبان شغنائی هم از شاخه زبان های پامیری است و شغنائی ها نه افغان و نه تاجیک، بلکه پامیری هستند.

ولی افرادی هستند که نا خود آگاه، هویت خود را به این و یا آن نسبت می دهند. حتی بعضی ها از فاش نمودن هویت خود در هراس هستند و یا برای خود ننگ می دانند. بعضی ها فکر می کنند که مولفه های هویت آنها (که عبارتند از مولفه عقیدتی، فرهنگی، و زبانی) سبب عقب ماندگی ذهنی و رشد انکشاف فکری خود شان و یا فرزندان شان شده است، و می خواهند با دوری از این مولفه ها، هویت جدیدی را برای بسازند.

بلی، ننگ و عار نمودن صحبت کردن زبان مادری (شغنائی) در خانه، کوچه و بازار، نشان دهنده بیزاری از هویت اصلی خود است که الیناسیون بد تر از این چه باید باشد!

منابع و مأخذ:

1. آدینه، اسفند یار، مصاحبه با اکادمیسن محمد جان شکوری، بخش فارسی بی بی سی، زبان فارسی آسیای میانه ضربات سختی دیده است، 02 نوامبر 2011، موجود در:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/11/111102_l16_shakuri_interview.shtml

2. آشنایی با سکاها، شهر بَرّاز، یادداشت‌هایی درباره تاریخ و فرهنگ ایران زمین، موجود در سایت انترنتی زیر:
http://shahrbaraz.blogspot.com/2009/07/blog-post_30.html

3. پاک آیین، محسن، تاشکنده، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، موجود در:

<http://www.cgie.org.ir/shavad.asp?id=130&avaid=5719>

4. پامیر زاد، خوش نظر، تاریخ شغنان باستان (تزر دوکتورا)، اکادمی علوم تاجیکستان، انسیتوت تاریخ و اتنوگرافی، (تحت نظر پروفیسر حق نظر نظر اف)، 1998 (1377)،

5. پامیر زاد، خوش نظر، افغان و افغانیان در شاهنامه، موجود در تار نمای زیر:

<http://www.shughnan.com/pdf/afghan-wa-afghaniyan-dar-shahnomah-pamirzad.pdf>

6. داوری، غلام جیلانی، دری و تاجیکی زبان های شرق ایران کهن، 23 آگست 2004، موجود در سایت فارسی بی بی سی:

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/08/printable/040823_mj-tajik-language2.shtml

7. ذکا، یحیی، در باره واژه های تات، تاجیک، و تازی، زبان و ادبیات فارسی، موجود در سایت انترنتی زیر:

<http://aryaadib.blogfa.com/post-97.aspx>

8. سیم الدین آف، داد خدا، نام زبان تاجیکی مناسب با نام ملت تاجیک است، آگست 2004، موجود در سایت انترنتی بی بی سی فارسی:

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/08/040729_mj-taj-language.shtml

9. رسول، رهین، تاجیکان در گذر گاه تاریخ، 1390، موجود در:

http://tajikam.com/fa/index.php?option=com_content&task=view&id=482&Itemid=35

10. سلطان زاده، هدایت، زبان، ایدئولوژی و هویت ملی، 28 جولای 2005، موجود در سایت انترنتی زیر:

<http://www.balochpayam.ir/post/28>

11. علامه دهخدا، لغت نامه (فرهنگ لغت فارسی) (آنلاین)، غرچه، موجود در سایت انترنتی زیر:

<http://www.loghatnameh.org>

12. عروج خان، شعر پشتو، پشتون فورمز (Pashtun Forums)،

<http://www.pashtunforums.com/showthread.php?t=29996>

13. فردوسی، ابو القاسم، شاهنامه، <http://ganjoor.net/ferdousi>

14. کیانی، آذر، هویت زبان فارسی تاجیکی و گریز از ایران ستیزی، به مناسبت پانزدهمین سالگرد تصویب قانون زبان فارسی تاجیکی در تاجیکستان، جولای 2004، موجود در سایت فارسی بی بی سی:
http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2004/07/040722_mj-taj-language-iran.shtml

15. گروه پژوهش های فرهنگی و اجتماعی، پژوهش نامه شماره 19، هویت، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع مصلحت نظام، زیر نظر دکتر سید رضا صالحی امیری

16. محمد معین، فرهنگ فارسی معین یک جلدی، بر اساس فرهنگ فارسی شش جلدی دکتر محمد معین، واحد پژوهش و برنامه ریزی انتشارات معین، چاپ چهارم، 1383، تهران، صص. 3 و 14

17. مرادی، صاحب نظر، بدخشان در تاریخ (ج. اول و دوم)، انتشارات خیام، کابل، 1388

18. مرادی، صاحب نظر، تاجیکان آریایی و از سکنه قدیم و بومی آریانا هستند، 1391

<http://tajikmedia.com/index.php/1390-01-02-23-19-54/435-2012-07-06-04-52-11>